

نسبی‌گرایی فرهنگی و مدارا^۱

جان تیلی

مترجم: امید کشمیری

نسبی‌گرایان فرهنگی اغلب چنین براین نظرند که نظریه آن‌ها مستلزم مدارا^۲ یا به نحوی ضامن آن است.^۳ احتمالاً نظر آنان چنین است که یک شخص کاملاً سازگاراندیش که از نسبی‌گرایی فرهنگی استقبال می‌کند، مطمئناً با رفتاری که از فرهنگ‌های دیگر می‌یابد مدارا می‌کند. بسیاری از مردم این نظر را می‌پذیرند اما بسیاری دیگر از جمله فیلسوفان اخلاق، با آن مخالف‌اند. شوربختانه استدلال کسانی که این نظر را پذیرفته‌اند به ندرت مورد بررسی قرار گرفته و استدلال قابل توجه فیلسوفان که در مخالفت با آن طرح شده، شنیده نشده است. در این مقاله استدلال نهفته در این دیدگاه را که نسبی‌گرایی فرهنگی متضمن مداراست، بررسی می‌کنم و نشان می‌دهم که اشکال متداول به آن به شکست می‌انجامد. البته این امر به این معنا نیست که نظر من این است که نسبی‌گرایی ضامن مداراست. درحقیقت نشان خواهم داد که استدلال نهفته در این دیدگاه، مغالطه‌آمیز است و نمی‌تواند میان مدارا و نسبی‌گرایی فرهنگی پلی ایجاد کند. بعد از نشان دادن این موضوع، به دوپاسخ احتمالی اردوگاه مخالف می‌پردازم.

I

مرادم از "نسبی‌گرایی فرهنگی" (ازاین پس "نسبی‌گرایی") این نظریه خواهد بود:

^۱ این متن ترجمه‌ای است از مقاله "نسبی‌گرایی فرهنگی و مدارا" نوشته جان تیلی (John Tilley) استاد دانشگاه ایندیانا. مأخذ: LYCEUM, Volume VI, No. 1, Spring 1994. مترجم

^۲ Tolerance

^۳ دو نمونه از آن‌ها: روت بندیکت، *الگوهای فرهنگ* (بوستون: هوتون میفلین، ۱۹۳۴)، ۲۷۸؛ و ملویل هرسکویتس، *انسان و آثار او* (نیویورک: ناپف،

آنچه در فرهنگی اخلاقا درست (نادرست، وظیفه و...) است لزوما قابل تعمیم به فرهنگ دیگر نیست. به این دلیل که صدق هر داوری که درستی یا نادرستی اخلاقی را به عملی نسبت می‌دهد، به نوعی وابسته^۴ یا "در نسبت با" هنجارهای فرهنگی جامعه عامل است و هنجارهای فرهنگی، از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است.

آیا این نظریه مستلزم مداراست؟ بسیاری از مردم بر مبنای دلایلی که در پی می‌آید چنین نظری دارند. نسبی‌گرایی به این معناست که ما نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به مردم دیگر فرهنگ‌ها تحمیل^۵ کنیم؛ این به معنای اجتناب از این کار است و چنین کاری در واقع همان مداراست. بنابراین اگر نسبی‌گرایی را بپذیریم، منطقا موظف به خط‌مشی مداراجویانه می‌شویم.

این استدلالی جذاب اما نامعتبر است. علت جذابیت آن این است که اگر همدلانه خوانده شود بهره‌هایی از حقیقت دارد، همچنین نامعتبر است به این دلیل که حتی اگر همدلانه فهمیده شود در رسیدن به نتیجه ناکام می‌ماند. همه این‌ها را مختصرا تبیین خواهم کرد، اما در ابتدا پاسخ معیار فیلسوفان اخلاق که اشکال مشهور به این دیدگاه را که بیان می‌دارد نسبی‌گرایی باعث تضمین مداراست بررسی می‌کنم.^۶ دعوی نسبی‌گرایی به شکلی نه‌چندان دقیق این است که اخلاق وابسته به هنجارهای فرهنگی است. اگر مدعای نسبی‌گرایی صادق باشد، یک عمل، اخلاقا درست است اگر و تنها اگر در جامعه‌ی عامل، مقبول باشد. بنابراین اگر بی‌مدارایی در یک جامعه مورد تایید باشد، مردمان آن جامعه اخلاقا حق دارند که اهل مدارا نباشند. بنابراین فارغ از مسأله مدارا، نسبی‌گرایی به این معناست که بی‌مدارایی برای برخی اخلاقا مجاز و چه‌بسا وظیفه باشد. به این دلیل که نسبی‌گرایی درستی اخلاقی، و جوب اخلاقی و... را کاملا تابعی از هنجارهای فرهنگی می‌کند.

این استدلال به دلیل اولین پیشفرض خود به این دلیل که نسبی‌گرایی را چنین تفسیر می‌کند شکست می‌خورد:

(A) یک عمل اخلاقا درست است اگر و تنها اگر در جامعه عامل مورد تایید باشد.

⁴ Relative

⁵ Impose

⁶ نگاه کنید به اف فلدمن، دیباچه‌ای بر اخلاق (انگلود کلیف، ان. جی. پرنیس هال ۱۹۷۸)، ۱۷۱، آر. ال. هولمز، مبانی فلسفه اخلاق (بلمونت کالیفرنیا و دسورث ۱۹۹۳) ۳۷ و پی. اشمیت، "برخی انتقادات بر نسبی‌گرایی فرهنگی" مجله فلسفه ۵۲ (۱۹۵۵)، ۷۸۶.

این خوانش همدلانه نیست. خوانش‌های متعارف^۷ دیگری از این مدعا که می‌گوید اخلاق وابسته به هنجارهای فرهنگی است وجود دارد. برای نمونه می‌توانیم آن را چنین بفهمیم:

(B) یک عمل، اخلاقاً مجاز است **تنها اگر** در جامعه‌ی عامل مورد تایید باشد.

برای درک اینکه (B) خوانش قابل قبولی است، این مدعا را در نظر بگیرید که مجرد (وصف مجرد بودن) در نسبت با وضعیت ازدواج تعریف شود. احتیاجی به خوانش مضحکی از این مدعا که یک شخص مجرد است **اگر و تنها اگر** ازدواج نکرده باشد. در عوض می‌توانیم آن را چنین بفهمیم که یک شخص مجرد است، **تنها اگر** ازدواج نکرده باشد. به همین سان در نظریه مذکور، جمله (B) خوانشی متعارف از این نظریه است که بر آن است، اخلاق وابسته به هنجارهای فرهنگی است. ثانیاً به همان سان که در مثال مجرد، جمله اول نسبت به جمله دوم کم‌تر قابل قبول است، (A) نیز نسبت به (B) کم‌تر پذیرفتنی است. خوانش نسبی‌گرایی، مطابق با ادعای (A) آن را در معرض اشکالاتی قرار می‌دهد که توانی علیه خوانش (B) ندارند. یکی از این اشکالات این است که اگر ادعای نسبی‌گرایی صادق باشد، می‌توانیم عمل درست را با کشف آنچه در جامعه امری متداول است (مثلاً از طریق نظرسنجی و...) مشخص کنیم^۸ و چون پیامد این جمله امری نامعقول است باید نسبی‌گرایی را کنار بگذاریم. این اشکال تهدیدی علیه (A) است نه (B). اظهار (B) برای درستی اخلاقی صرفاً شرط لازم است نه شرط لازم و کافی. شاید به (B) نقد وارد باشد اما نمی‌توان آن را به سادگی (A) رد کرد.

مع الوصف (B) خوانشی متعارف از این مدعا که اخلاق وابسته به هنجارهای فرهنگی است می‌باشد. همچنین (B) نسبت به (A) پذیرفتنی‌تر است. بنابراین انصاف اقتضاء می‌کند که در تفسیر این مدعا که "آنچه برای شخص درست است وابسته به تاییدات جامعه‌اش می‌باشد"، خوانش (B) را بر (A) ترجیح دهیم. اگر چنین کنیم انتقادات مشهور فیلسوفان به این دیدگاه که می‌گوید نسبی‌گرایی ملازم با مدارا است، وارد نمی‌شود. برخی ممکن است با همه این‌ها مخالف باشند و چنین پاسخ دهند که نسبی‌گرایان عمدتاً دیدگاه‌شان را به گونه‌ای بیان می‌کنند که به خوانش (A) نزدیک‌تر است تا (B).^۹ بر ما نمی‌توان خرده گرفت که اگر بخواهیم برای فهم منظور نویسنده کاملاً

⁷ Natural readings

^۸ رجوع کنید به اندرو ای. ج. اولدنکوویست، فلسفه اخلاق، ویرایش دوم (بوستون: هوتون میفلین، ۱۹۷۸)

^۹ به عنوان نمونه میتوان به نسبی‌گرایی فرهنگی ام. هسگویست (انتشارات نیویورک ویتنج ۱۹۷۳) اشاره کرد.

به متن او وفادار باشیم، این حق را داریم که نسبی‌گرایی را مطابق با (A) یا چیزی شبیه آن بفهمیم. هر انتقادی که (A) را رد کند منصفانه است که علیه نسبی‌گرایی به کار رود.

این پاسخ بر این فرض اشتباه مبتنی است که باید همیشه تعابیر خود نویسنده را در نظر بگیریم. اصل همدلی^{۱۱} ایجاب می‌کند که گاهی تعابیر نویسنده را نادیده بگیریم و بر مضمون منطقی‌تر نهفته در آن تمرکز کنیم. در مثالی آشنا، فایده‌گرایان گاهی به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی نظریه آن‌ها، آموزه "بیشترین خیر برای بیشترین افراد" است. فیلسوفان بر این که، این تنسیقی ضعیف از فایده‌گرایی است اتفاق نظر دارند.^{۱۱} اما همچنین برای این امر متفق‌القول‌اند که اگر از آن صورت‌بندی بهتری ارائه شود، از گزند انتقادات مصون می‌ماند و انصاف اقتضاء می‌کند که در تفسیر فایده‌گرایی، یکی از همین صورت‌بندی‌های بهتر را مبنا بگذاریم. بر همین سبیل، انصاف حکم می‌کند که در تفسیر نسبی‌گرایی (B) را بر (A) رجحان دهیم.

II

بیاید به استدلالی که برای نتیجه گرفتن مدارا از نسبی‌گرایی طراحی شده است برگردیم. مطابق با این استدلال نسبی‌گرایی برای دلالت می‌کند که ما نمی‌توانیم اخلاقیات خودمان را بر مردم دیگر فرهنگ‌ها تحمیل کنیم، که این به معنای [لزوم] اجتناب از این کار است. اما خودداری از انجام این کار همان مداراست. بنابراین نسبی‌گرایی ما را ملزم به مدارا با مردم دیگر فرهنگ‌ها می‌کند. این استدلال اگرچه از انتقادات معمول فیلسوفان جان سالم به در می‌برد اما استدلالی مغالطه‌آمیز است. مسأله این است که عبارت "تحمیل اخلاقیات ما"^{۱۲} مبهم است. این جمله که "ما نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به مردم دیگر فرهنگ‌ها تحمیل کنیم" دست‌کم سه معنا می‌تواند داشته باشد:

- ۱- وقتی درباره دیگر فرهنگ‌ها صحبت می‌کنیم نمی‌توانیم بگوییم که: "آن‌ها موظف به انجام عمل X هستند" (درجاییکه (وقتی) X عملی است که مردم فرهنگ ما موظف به انجام آن هستند) و با اطمینان از صدق آن سخن بگوییم.

¹⁰ Principle of charity

^{۱۱} نمونه‌ای از این صورت‌بندی ضعیف، به مقدمه کتاب "قطعه‌ای درباره دولت" اثر جی. بتتھام مراجعه کنید (بسیاری از نسخه‌های آن). برای انتقادی که به آن وارد است، به فلدمن، اخلاق مقدماتی دیباچه‌ای بر اخلاق، ص ۲۷ مراجعه کنید. به طور خلاصه، انتقاد این است که اگر فایده‌گرایی به شکلی که آمد روایت شود، ما را ملزم می‌کند تا دو متغیر مستقل را به حداکثر برسانیم یعنی: فایده و همه افراد بهره‌مند.

¹² Impose our morality

۲- ما نمی‌توانیم مردم فرهنگ دیگری را تنها به این دلیل که خواسته مردم فرهنگ ماست، وادار به رعایت مطالبه‌ای اخلاقی کنیم. چرا که این خواسته‌ی مردم فرهنگ ماست.

۳- ما نمیتوانیم مردم فرهنگ دیگر را قربانی اخلاقیات خود کنیم.

چگونه باعث می‌شویم که شخصی قربانی اخلاقیات ما شود؟ هرگاه که در نتیجه دیدگاه‌های اخلاقی خودمان به شخص بی‌گناهی آسیب برسانیم چنین کرده‌ایم. می‌توان این موضوع را با بررسی رفتارمان با حیوانات، که به کرات قربانی اخلاقیات ما می‌شوند روشن کنیم. ما نه تنها به آن‌ها آسیب می‌رسانیم بلکه به خاطر باورهای اخلاقی‌مان که به آن‌ها آگاهانه باور داریم، این کار را انجام می‌دهیم. به عنوان یک نمونه واضح، اکثر مردم چنین فکر می‌کنند که کشتن حیوانات برای خوردن، اخلاقاً مجاز است. در نتیجه [این دیدگاه] بسیاری از حیوانات کشته می‌شوند.

مردم غالباً مردم دیگر را قربانی اخلاقیات خودشان می‌کنند. در قرن هفدهم قوم تاتارهای کریمه چنین فکر می‌کردند که به بردگی گرفتن روس‌ها و قزاق‌ها اخلاقاً مجاز است. از همین روی سالانه به آن‌ها حمله می‌کردند و آن‌ها را به عنوان برده در سراسر امپراتوری عثمانی می‌فروختند.^{۱۳} بدون شک برخی تاتارها فکر می‌کردند که از نظر اخلاقی و اصطلاحاً "برای انجام دادن سهم خود از کار"، ملزم به این حملات هستند. بنابراین تاتارها در واقع روس‌ها و قزاق‌هایی را که به آن‌ها حمله می‌کردند به بردگی نمی‌گرفتند تا به آن‌ها آسیب بزنند بلکه آن‌ها اینکار را از سر باورهای اخلاقی‌شان انجام می‌دادند. روس‌ها و قزاق‌ها نه قربانی تاتارها، که قربانی اخلاقیات آن‌ها بودند.

حال سه خوانش از "تحمیل" را می‌توانیم با استفاده از واژگان "تحمیل^۱"، "تحمیل^۲" و "تحمیل^۳" از یکدیگر تفکیک کنیم. برای نمونه اینکه بگوییم نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به دیگران تحمیل^۳ کنیم، به این معناست که بگوییم، نمی‌توانیم دیگران را قربانی اخلاقیات خود کنیم.

بیاید به استدلال مدارا بازگردیم و آن را گام به گام بررسی کنیم:

(C) اگر نسبی‌گرایی صادق باشد نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به مردم سایر فرهنگ‌ها تحمیل کنیم.

(D) بدین معنی که باید از تحمیل اخلاقیات خود به مردم فرهنگ‌های دیگر اجتناب کنیم.

^{۱۳} برای شرح مختصر این عمل و اشاره به اینکه چرا این عمل نزد تاتارها اخلاقاً مجاز بود مراجعه کنید به ا. سابتلی، اوکراین: یک تاریخچه (تورنتو):

(E) اجتناب از تحمیل اخلاقیات خود به دیگران همان مدارا با دیگران است.

(F) بنابراین نسبی‌گرایی ما را به مدارا با مردم سایر فرهنگ‌ها ملزم می‌کند.

برای صادق بودن (C) باید تفسیر اول از "تحمیل" را بکار بگیریم. یعنی باید "تحمیل" را به معنای "تحمیل^۱" بخوانیم. نسبی‌گرایی می‌گوید **صدق اخلاقی** چیزی غیر از فرهنگ است. از این رو اگرچه به این معنی است که نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به مردم فرهنگ‌های دیگر تحمیل^۱ کنیم اما به این امر دلالت نمی‌کند که به معنای دوم و سوم آن نمی‌توانیم چنین کنیم. با رجوع به تاتارها به آن فکر کنید. آن‌ها ممکن است نسبی‌گرایی را بپذیرند و نتیجه بگیرند که به خاطر تفاوت‌های فرهنگی میان تاتارها و روس‌ها، این جمله که "ما موظف به حمله و به بردگی گرفتن مردم هستیم"، درست است درحالی‌که جمله "روس‌ها موظف به حمله و بردگی مردم هستند" نادرست است. اما این صرفاً برای دادن نقطه نظری درخصوص **شرایط صدق احکام اخلاقی** است. این امر منطقی یا اخلاقاً تاتارها را مجبور به خودداری از حملات‌شان نمی‌کند. به تعبیر دیگر تاتارها می‌توانند به نحو سازگاری نسبی‌گرایی را بپذیرند و از این رو با این امر موافق باشند که نمی‌توانند اخلاقیات خود را به روس‌ها تحمیل^۱ کنند. در حالی که قویاً براین نظرند که می‌توانند اخلاقیات خود را به روس‌ها تحمیل^۳ کنند. بنابراین برای صادق بودن فرض (C) می‌بایست "تحمیل" را در معنای "تحمیل^۱" بخوانیم و چون (D)، نتیجه (C) است باید (D) را به همین طریق تفسیر کنیم.

وقتی (E) را بررسی می‌کنیم باید "تحمیل" را نه به معنای "تحمیل^۱" بلکه در معنای "تحمیل^۲" و "تحمیل^۳" بفهمیم. به این دلیل که مدارا ارتباطی با توفیق و شکست در بیان حقایق اخلاقی ندارد. مدارا مستلزم اجتناب از اعمال مختلفی که باعث مداخله در زندگی آدمیان است می‌باشد. حتی اگر اخلاقیات خود را به دیگران "تحمیل^۱" نکنیم، کاملاً می‌توانیم بگوییم با "تحمیل^۳" اخلاقیات‌مان با آن‌ها بی‌مداراییم. به‌طور معقولی می‌توان گفت که با تحمیل نکردن اخلاقیات خود به دیگران با آن‌ها مدارا کرده ایم، که در اینجا باید از "تحمیل"، معنای "تحمیل^۲" و "تحمیل^۳" را مراد کنیم.

بنابراین استدلال [به سود] مدارا چنین می‌شود:

(C') اگر نسبی‌گرایی درست باشد ما نمی‌توانیم اخلاقیات خود را به مردم فرهنگ‌های دیگر تحمیل^۱ کنیم

(D') بنابراین ما باید از تحمیل^۱ اخلاقیات‌مان به مردم دیگر فرهنگ‌ها خودداری کنیم.

(E') خودداری از تحمیل^۲ و تحمیل^۳ اخلاقیات مان به دیگران به معنای مدارا کردن با آنهاست.

(F) بنابراین نسبی‌گرایی ما را به مدارای با مردم سایر فرهنگ‌ها ملزم می‌کند.

این استدلال نامعتبر است. (در حقیقت حتی اولین مرحله استدلال یعنی حرکت از (C') به (D') نامعتبر است اما از آن چشم‌پوشی می‌کنم). (C') و (D') با تحمیل^۱ اخلاقیات ما به دیگران ارتباط دارند اما (E') با تحمیل^۲ و تحمیل^۳ مربوط‌اند. نتیجه، استدلالی مغالطه‌آمیز به این شکل است که:

اگر نسبی‌گرایی صادق باشد، نمی‌توانیم X را انجام دهیم، یعنی باید از انجام X خودداری کنیم. خودداری از Y و Z همان مدارا است. بنابراین، نسبی‌گرایی ما را ملزم به مدارا می‌کند.

نتیجه این که هیچ دلیلی مبنی بر اینکه نسبی‌گرایی باعث ضمانت مدارا می‌شود برای ما فراهم نشده است. نسبی‌گرایی به این معنی است که انواع احکام اخلاقی را نمی‌توان به شکلی واقعی، نسبت به فرهنگ‌های دیگر اعمال کرد، اما این با خط‌مشی مبتنی بر مدارا فاصله بسیار دارد. این امر اغلب به دلیل ابهام در عبارت "تحمیل اخلاق ما به دیگران" مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

III

من دو پاسخ به مدعاهای سابق را بررسی خواهم کرد. اولین پاسخ این است که اگرچه نسبی‌گرایی مدارا را تضمین نمی‌کند اما نسبت به نا-نسبی‌گرایی ارجح است. چون برخلاف دومی بی‌مدارایی را تضمین نمی‌کند. مختصراً اینکه نسبی‌گرایی جذاب‌تر است، چون مقابل آن یعنی نا-نسبی‌گرایی^{۱۴} مستلزم بی‌مدارایی با دیگر فرهنگ‌هاست.

این پاسخ اشتباه است. نا-نسبی‌گرایی تنها با نسبی‌گرایی اخلاقی که مجموعه‌ای از نظریه‌ها که شامل نسبی‌گرایی فرهنگی است، مخالف است و با مدارا مشکلی ندارد. در واقع بسیاری از نا-نسبی‌گرایان این گزاره را که: "مدارا با دیگران اخلاقاً درست است" فرافرهنگی می‌دانند.

برخی نسبی‌گرایان منکر این نگاه هستند و چنین استدلال می‌کنند:

(G) نا-نسبی‌گرایی به این معناست که برخی اعمال را به شکلی غیر-نسبی نادرست بدانیم و نادرستی‌شان را تابعی از هنجارهای فرهنگی ندانیم. آن اعمال را x، y و z بخوانید.

¹⁴ Non-relativism

(H) اما اگر براین باور باشیم که x ، y و z به این شکل نادرست‌اند، به باور دیگری ملزم می‌شویم که می‌گویید باید در هر فرهنگی که x ، y و z را انجام می‌دهد، دخالت کنیم.

(I) اما این شکل از دخالت کردن، همان بی‌مدارایی است.

(J) بنابراین اگر نا-نسبی‌گرایی را بپذیریم، ملزم به بی‌مدارایی با فرهنگ‌های دیگر، به ویژه فرهنگ‌هایی که x ، y و z را انجام می‌دهند می‌شویم.

این استدلال در مرحله (H) نادرست است. این دیدگاه که x به شکلی غیر-نسبی نادرست است، مستلزم این نیست که ما موظف به دخالت در x هستیم. می‌توانیم دیدگاه اول را بپذیریم و دومی را خیر. به بیان دیگر نا-نسبی‌گرایی با داشتن چنین نظریه‌ای سازگار است:

می‌بایست در عمل x دخالت کنیم اگر: الف) x به شکلی جدی خودآیینی شخص را نقض کند یا متضمن درد و رنج معتناهی شود، ب) عمل x در دفاع از شخصی بی‌گناه در معرض آسیب نباشد و پ) مداخله ما محتملاً آسیب‌های x را دفع کند (آن‌هایی که در الف آمد).

برخی این نظریه را به چالش می‌کشند و می‌گویند که آن بیش و پیش از هرچیز به ایضاح و اصلاح نیاز دارد. برای اهداف ما هیچ‌یک از اینها موضوعیت ندارد. نکته مهم این است که جمله فوق با نا-نسبی‌گرایی سازگار است. با این حال کسی که آن را با رغبت پذیرفته باشد به ندرت در رفتار دیگران دخالت می‌کند. حتی اگر فکر کند که رفتارشان نادرست است. شاید گاهی شخص در کار دیگران دخالت کند. مثلاً وقتی که آن‌ها مرتکب کودک‌آزاری، تبعیض نژادی و امثالهم هستند. اما دخالت در این موارد، مصداق بی‌مدارایی نیست، لاقلاً نه به شکلی که یک ردیلت محسوب شود. این نکته‌ی قابل توجهی است، زیرا کسی که از (J) حمایت می‌کند وقتی از "بی‌مدارا بودن" حرف می‌زند مطمئناً یک ردیلت در ذهن دارد. اگر او چنین نکند، استدلالش در نقد نا-نسبی‌گرایی شکست می‌خورد.^{۱۵}

^{۱۵} این مسائلی را برای فرض (I) در استدلال فوق ایجاد می‌کند (و همچنین مشکلاتی دیگر برای نسبی‌گرایانی که این استدلال را بکار می‌گیرند) اما از آن چشم‌پوشی می‌کنم.

پاسخ بعدی به مدعاهای بخش دوم این است که اگرچه نسبی‌گرایی منطقاً مدارا را تضمین نمی‌کند اما مطمئناً منجر به مدارا می‌شود. به این معنا که هرکس به این، باور داشته باشد که اخلاق وابسته به فرهنگ است مطمئناً نسبت به فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی دیگر، "دیدگاهی گشوده"^{۱۶} دارد.

در این جا ایده محوری این است که به عنوان یک واقعیت روانشناختی، باور به نسبی‌گرایی معمولاً باعث مدارا می‌شود. درباره این دیدگاه سه ملاحظه دارم. اول این که این مدعا تا زمانی که با تحقیقات تجربی پشتیبانی نشود بخشی از روانشناسی پشت‌میزنشین^{۱۷} است و تا آنجا که می‌دانم این ادعا فاقد چنین پشتوانه‌ای است. دوم این که این امر نمی‌تواند نسبی‌گرایی را نسبت به نا-نسبی‌گرایی قابل‌اعتنا تر کند مگر اینکه: الف) "مدارایی" که از آن صحبت می‌شود مدارایی واقعی باشد نه [عملی از روی] بی‌تفاوتی و خودپسندی، ب) ضمن این که مدارکی دالّ بر این امر ارائه شود که نشان دهد هیچ شکل قابل‌قبول دیگری از نا-نسبی‌گرایی وجود ندارد که دارای چنین خصوصیت مهمی باشد، که باور به آن باعث تقویت [روحیه] مدارا شود. اما چنین دلائل و شواهی وجود ندارد، کما اینکه انواع مختلفی از نا-نسبی‌گرایی (نظیر قاعده‌زین) وجود دارد که راه و روش مدارا را تجویز می‌کنند. سوم این که اگرچه نمی‌توانم دیدگاه فوق را قاطعانه رد کنم، اما آن را مشکوک می‌دانم، آن هم نه فقط به صورت پیشینی. من به این امر نمی‌پردازم و به سادگی این مقاله را با یکی از شواهد تجربی که باعث تردید من می‌شود خاتمه می‌دهم. نقل قول زیر را از یک نسبی‌گرای مشهور (یا بهتر بگویم بدنام) در خاطر دارم که نظریه اخلاقی‌اش باعث نشد که دیدگاه "گشوده"‌ای نسبت به دیگران پیدا کند.

نسبی‌گرایی یک واقعیت ساده است... هرچه در این سال‌های اخیر گفته و انجام داده‌ام [بر مبنای] نسبی‌گرایی است... اگر نسبی‌گرایی به معنای تحقیر دسته‌بندی‌های ثابت و مردانی که معتقد به داشتن حقیقت عینی جاودانه‌ای هستند... چیزی نسبی‌تر از نگرش و اعمال فاشیستی وجود ندارد... از این واقعیت که همه ایدئولوژی از ارزش یکسانی برخوردارند... نسبی‌گرای مدرن بر

^{۱۶} hands off

^{۱۷} armchair psychology تعبیری طعن‌آمیز است که نشان‌گر نوعی تحقیقات روانشناختی است که در آن فاقد استناد و اتکاء به یافته‌های تجربی است و به همین خاطر از اتقان و اعتبار برخوردار نیست. عمدتاً این اشکالات از سوی مدافعین روانشناسان تجربی (experimental psychology) مطرح می‌شود که در آن داده‌ها از رویه‌های آزمایشگاهی یا اشکال کنترل شده مشاهده و اندازه‌گیری حاصل می‌شود متمرکز است. مشابه این تعبیر کنایه‌آمیز، نسبت به فیلسوفانی که فلسفه آن‌ها صرفاً/بیش‌تر براساس درون‌نگری/تجربیات/شهودات شخصی است نیز وجود دارد که این اشکال نیز، بیشتر از سوی حامیان فلسفه تجربی (experimental philosophy) طرح می‌شود. مترجم

این است که هرکسی حق دارد ایدئولوژی خودش را خلق کند و با تمام توانی که دارد بکوشد که آن را اعمال کند.^{۱۸}

بنیتو موسولینی

^{۱۸} نقل قول از اچ. بی. ویچس، **انسان عقلائی** (بلومینگتون-انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۱۹۶۲)، ۴۱. او **دیوتورنا** موسولینی را به عنوان منبع اصلی ذکر می کند. (من ادعا نمی کنم که موسولینی دقیقاً به آن شکل از نسبی گرایی که در موردش بحث کردم ملزم بود. اما فکر نمی کنم این مساله با توجه به هدفی من از آوردن نقل قول فوق مهم باشد. تفاوت نسبی گرایی فرهنگی و نسبی گرایی به شیوه موسولینی به گونه ای نیست که انتظار اثرات روانشناختی بسیار متفاوتی را از این دو داشته باشیم.)